

درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

کیخسرو: فرزند سیاوش و یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان و پهلوانان ایران

افراسیاب: پادشاه اسطوره‌ای توران

توران: کشور همسایه ایران در قدیم؛ شامل سرزمین‌های آن سوی آمودریا (جیحون)

(هنگامی که کیخسرو در ایران بر تفت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تفت پادشاهی می‌نشاند.)

طنز: شعر و نثری که در آن عیب‌های فردی و اجتماعی همراه با خنده و تمسخر مطرح می‌شود، سخن

طعنه‌آمیز، تمسخر

زبان‌آوری: سخنوری (در آن طنزگویی و پالاک‌ی و دل‌آوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.)

بهرام*: سیاره مریخ

کیوان*: سیاره زحل

(فروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان، همی برگزشت)

ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.

لعل: نوعی سنگ قیمتی به رنگ سرخ مانند یاقوت

(همه تیغ و ساعد ز فون بود، لعل / فروشان دل فاک، در زیر نعل)

ایچ: هیچ (نماند ایچ با روی فورشید، رنگ / به پوش آمده فاک، بر کوه و سنگ)

کاموس*: یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب

گرد*: دلیر، پهلوان

سپردن*: طی کردن

(به لشکر، چنین گفت کاموس گرد / که گز آسمان را بیاید سپرد)

گرز: کوبال، نوعی اسلحه جنگی قدیمی دارای دسته‌ای که سر آن گرد و بزرگ بوده.

کمند: طناب، ریسمان

تنگ: بند، دوال، کمند (نزدیک، بار) (تنگ: پارچ، کوزه)

(همه تیغ و گرز و کمند آورید / به ایرانیان، تنگ و بند آورید)

اشکبوس: پهلوانی تورانی از شهر کوشان

برسان: مانند

برخروشید: فریاد کشید

کوس*: طبل (دیرری کبا نام او اشکبوس / همی بر فروشید بر سان کوس)

هم نبرد: حریف؛ حریف جنگی (بیامد که پیوید ز ایران، نبرد / سر هم نبرد اندر آرد به گرد)

برآویخت: جنگید، درآویخت

رُهام: پهلوان ایرانی، پسر گودرز

برآمد: بلند شد (برآویخت رهام با اشکبوس / برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس)

تیز*: تند و سریع [معنی بُران هم دارد]

خُود*: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، بر سر می گذارند. [کلاه خود]

گبر*: نوعی جامه جنگی، خفتان (بشر تیز رهام با خود و گبر / همی گرد رزم اندر آمد به ابر)

گرز گران: گرز سنگین

آبنوس*: درختی است که چوب سیاه رنگ آن، سخت و صیقل پذیر است؛ مجازاً به معنی تیره و سیاه

(به گرز گران دست برد اشکبوس / زمین آهنین شد سپهر آبنوس)

برآهیخت: بیرون کشید، بلند کرد

غمی: خسته

سَران: سرداران، پهلوانان (بر آهیخت رهام گرز گران / غمی شد ز پیکار است سران)

ستوه*: درمانده، خسته، رنجور (ستوه گشتن*: درمانده شدن) (سطوح: جمع سطح) (ستوده:

ستایش شده)

شد: رفت (پو رهام گشت از کشانی ستوه / بیپید زو روی و شد سوی کوه)

قلب سپاه: مرکز سپاه

اندر آشفست: خشمگین شد

بر: نزد، سو، طرف

(ز قلب سپاه اندر آشفست طوس / بزد اسپ کایر بر اشکبوس)

تهمتن: نیرومند؛ لقب رستم

باده: شراب

جفت: هم‌نشین (تهمتن بر آشفت و با طوس گفت / که رهام را یام باره است جفت)

به آیین: منظم، مرتب

کارزار: جنگ (تو قلب سپه را به آیین برار / من اکنون پیاده کنم کارزار)

زه*: چله کمان، وتر (کمان به زه* کمان آماده)

(کمان به زه را به بازو بگنجد / به بند کمر بر بند تیر بند)

رزم آزمای: جنگجو

هماورد*: حریف، رقیب

مشو: نرو

باز*: سوی، طرف، جانب (مشو باز جای: حرکت نکن، تکان نخور)

(فروشید؛ کای مرد رزم آزمای / هماوردت آمد مشو باز جای)

خیره: سرگشته و حیران («فرومانده، لجوج و بیهوده» هم معنی می‌دهد)

عنان*: دهانه، افسار (عنان را گران کردن*): از حرکت باز ایستادن، متوقف کردن اسب)

(کشانی بشنیرد و فیره بماند / عنان را گران کرد و او را بفواند)

کام*: مراد، آرزو، قصد، نیت (کام دیدن*): به آرزو رسیدن)

(تهمتن چنین دار پاسخ که نام / چه پرسی کزین پس نبینی تو کام)

پتک*: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب

ترگ*: کلاه‌خود

(مرا مادر م نام مرگ تو کرد / زمانه مرا پتک ترگ تو کرد) (گیر؟)

بارگی*: اسب، «باره» نیز به همین معنی است

یکبارگی: ناگهان، یکباره

(کشانی بدو گفت بی‌بارگی / به کشتن دهی سر به یکبارگی)

پرخانشجوی: جنگجو

(تھمتن پنین داد پاسخ بروی: / که ای بیهوده مرد پرفاشجوی)

سرکشان: گردنکشان، زورمندان

(پیاده ندریدی که پنگ آورد / سر سرکشان زیر سنگ آورد؟)

نبرده: جنگجو، دلیر

(هم اکنون تو را ای نبرده سوار / پیاده بیاموزمت کارزار)

سلیح: افزار جنگ، مُمال سلاح

فُسوس: ریشخند، تمسخر

مزیح: * مُمال مزاح، شوخی (کشانی بدو گفت: با تو سلیح / نینم همی جز فُسوس و مزیح)

نازش: نازیدن، افتخار (پو نازش به اسپ گرانمایه دیر / کمان را به زه کرد و اندر کشید)

بر: سینه، بدن (یکی تیر زد بر بر اسپ او / که اسپ اندر آمد ز بالا به روی)

گرانمایه: ارزشمند (بفندید رستم به آواز گفت / که بنشین به پیش گرانمایه هفت)

کنار: بغل، آغوش

برآسایی: استراحت کنی

(سزگرد براری سرش در کنار / زمانی بر آسایی از کارزار)

سندروس: * صمغی زردرنگ که از نوعی سرو کوهی گرفته می‌شود.

[**آبنوس:** * درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گران بها است]

(کمان را به زه کرد زود اشکیوس / تنی لرز لرزان و رخ سندروس)

خیره‌خیر: بیهوده (به رستم بر آنگه بیارید تیر / تھمتن بدو گفت: بر فیره فیر)

رنجه: آزرده، ناراحت

بداندیش: بدذات، پلید (همی رنجه داری تن فویش را / دو بازوی و جان بداندیش را)

چوبه: تیری از جنس چوب خدنگ

خدنگ: * درختی بسیار سخت، محکم و صاف که از چوب آن نیزه، تیر، زین اسب و مانند آنها می‌-

ساختند. (**خلنگ:** علف جارو) (**سندروس:**؟) (**آبنوس:**؟)

(تھمتن به بند کمر برد پنگ / گزین کرد یک چوبه تیر فدرنگ)

پیکان: نوک تیر که از فلز است

الماس پیکان: دارای پیکانی سخت و برنده مثل الماس

(یکی تیر الماس پیکان پو آب / نهاده بر او پار پر عقاب)

شست: انگشتر ماندی از جنس استخوان که برای گرفتن زه در انگشت شست قرار می‌دادند

(شست: عدد ۶۰)

(کمان را بمالید رستم به پنگ / به شست اندر آورد تیر فرنگ)

اندر زمان: فوراً، بی درنگ

شد: رفت، مرد

گفتی: انگار، گویا (کسانی هم اندر زمان جان برادر / پشان شد که گفتی ز مادر نزار)

اختر: ستاره

فال: قرعه، شانس و اقبال

گیتی فروز: جهان افروز، روشن کننده عالم

(بگیر و به کیسوی او بربروز / به نیک افتر و خال گیتی فروز)

درس دوازدهم: عامل و رعیت

عامل: حاکم، والی

رعیت: مردم زیردست، عموم مردم

دراز دستی: تعدی، ظلم و ستم (کنایه)

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده‌ام که فلان عامل را که خرسارده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت

دراز دستی می‌کند

سزا: پاداش، مجازات

ستده باشد: گرفته باشد (ستدن: گرفتن)

گفت: روزی سزای او برهم. گفت: بلی، روزی سزای او برهی که مال از رعیت تمام ستده باشد

زجر*: آزار، اذیت، شکنجه

مصادره*: تاوان گرفتن، جریمه کردن

خزینه: خزانه، گنجینه (پس به زجر و مصادره از وی باز ستانی و در خزینه نهی.)

مضرت*: زیان، گزند، ضرر رسانیدن

در حال: فوری (پادشاه دفع مضرت عامل بفرمود در حال)

گروه‌های مهم املائی

* ایران و توران - کیخسرو و افراسیاب - طنزگویی و چالاک‌ی - بهرام و کیوان
و زحل - تیغ و ساعد - کاموس گرد - گرز و کمند - رهام و اشکبوس - بوق و
کوس - آبنوس سیاه - برآهیختن و برکشیدن - ستوه و خسته - تهمت‌ن و
طوس - کمان به زه - مرد رزم‌آزمای - هم‌آورد و رقیب - عنان و افسار - پُتک
و ترگ - بارگی و اسب - سلیح و سلاح - مزیح و مزاح - گرانمایه جُفت -
صمغ سندروس - چار پر عقاب - به شست اندر آورد - فال گیتی‌فروز -
* ذوالنون مصری - عامل و رعیت - زجر و مصادره - در خزینه نهی - دفع
مضرت عامل -

تاریخ ادبیات

شاهنامه: فردوسی

گلستان: سعدی